

واکاوی انواع حق در مذاهب اسلامی

امیر احمدی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۲۴)

چکیده

حق از موضوعات مهم زندگی انسان در امور معیشتی یا معاملاتی می باشد. اما در هر یک از این گستره‌ها از زاویه خاصی به آن نگریسته می شود، محور اصلی پژوهش حاضر، حق به معنای سلطه، امتیاز و توانایی است؛ و بررسی ماهیت و اقسام حق یکی از مباحث مهم حوزه شناخت "حق" شمرده می شود. هدف از این پژوهش بررسی ملاک تقسیم بندی انواع حق و شناخت ماهیت و منشاء انواع حق می باشد. روش این پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و تحلیلی است. نتیجه حاصل از این پژوهش نشان می دهد که حق به نوع واحدی منحصر نیست و همچنین شناخت حق و انواع آن و کاربرد آن می تواند در تدوین مطالب علمی، کاربرد و تدوین قوانین موضوعه و در نهایت به بشریت در جهت تعالی هر چه بیشتر در زندگی کمک نماید.

کلیدواژگان

انواع حق، حق الناس، حق مالی، مذاهب اسلامی.

* دکتری رشته فقه و حقوق اسلامی، عضو هیأت علمی گروه حقوق، دانشگاه پیام نور تهران، ایران

رایانامه: Ar.Ahmadie@gmail.com

مقدمه

در طول تاریخ در امور فراوانی ادعای حق شده است و در آینده نیز خواهد شد. همیشه در کتب حقوقی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، فلسفی و غیره از حق و انواع آن یاد می‌شود. طوری که در این جهان در هر زمینه‌ای «حق» با زندگی مردم عجین شده است. حال این سوال مطرح می‌شود که آیا این حقوق با یکدیگر یکسانند؟ به عبارتی دیگر آیا فقها و حقوقدانان این حقوق را به یک مفهوم می‌گیرند؟ می‌گفت که تحلیل یکسان از حق ما را به سوی درک بیشتر از انواع حق خواهد برد؛ هرچند برخی خلاف این عقیده را دارند و در خصوص مباحث ماهیت و انواع حق خوداری می‌کنند و حق را امری ثابت و روشن می‌دانند. شایان ذکر است که بحث علمی و تحلیل و کاوش درباره‌ی نفی یا اثبات برخی از انواع حق ما را به توجیه یکسانی در این باره می‌رساند. با توجه به گستردگی انواع حق در این مقاله سعی بر آن است تا با مراجعه به کتب فقه مذاهب خمس و کتب حقوقی و ذکر مصادیق و انواعی از حق در فقه مذاهب اسلامی به درک درستی از حق برسیم، بنابراین در این مقاله، در ابتدا مفهوم حق و سپس بیان تقسیمات حق مورد بررسی قرار گرفته است.

تعریف حق

حق در لغت

حق مصدر است از حق، یَحِقُّ، یَحِقُّ، حَقًّا و حَقُّوفاً از باب ضرب؛ و واژه حق در فرهنگ‌های لغت به معنای درستی، ثبوت، صدق، وجوب، شایستگی، امر مقتضی، یقین (بعد از شک، حزم رشوه، احاطه و غیره) آمده است (ابن منظور افریقی مصری، ۱۴۰۵، ج ۱۰، صص ۴۹-۵۴). الأزهري معنای حق را وجب و وجوباً می‌داند (هورینی فیروزآبادی شیرازی، بی تا، ج ۳، ص ۲۲۱؛ ابن منظور افریقی مصری، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۴۹؛ رازی، ۱۴۱۵، ص ۸۴؛ فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۶).

همچنین برای حق در لغت عرب معنای مختلفی بیان شده که حول معنی ثبوت و وجوب می‌گردد کلمه حق حدود ۲۴۷ بار در قرآن به کار رفته است. مثل قول خداوند که می‌فرماید: ﴿لَقَدْ

حَقُّ الْقَوْلِ عَلَى أَكْثَرِهِمْ، فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^۱ (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۱۲۵)، «البته وعده عذاب ما بر اکثر آنها چون ایمان نمی‌آورند حتمی می‌گردد». باید گفت که کلمه حق در این آیه به معنای وجوب و لازم به کاربرده رفته است. قول دیگر خداوند متعال که می‌فرمایند: ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُطِِّلَ الْبَاطِلَ﴾^۲ «تا حق دین اسلام را محقق و پایدار کند و باطل را محو و نابود سازد». در این آیه حق به معنای ثابت شده و پایدار است (زکریا، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۵-۱۹) از این رو در آیه دیگر آمده: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾^۳ «بگو که حق آمد و باطل را نابود ساخت، که باطل خود لایق محو و نابودی است». در این آیه شریفه حق به معنای امر موجود ثابت است.

در کتاب لسان العرب کلمه‌ی حق را نقیض باطل آورده و جمع آن حقوق و حقاق است (ابن منظور افریقی مصری، ۱۴۰۵، ج ۱۰، صص، ۵۸-۵۱؛ هورینی فیروزآبادی شیرازی، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۲۱). شایان ذکر است که راغب اصفهانی بعضی از معانی حق را ذکر کرده است که بحث آن یک پژوهش مستقل را می‌طلبد.

حق در اصطلاح

تعریف حق نزد فقهای متقدم

در شرح تعریفی از حق نزد فقهای متقدم نشده‌است؛ زیرا شارع غیر از تعریف لغوی تعریفی از حق نکرده است، مانند صلاة.

بعضی فقها تا شناختی از معنای لغوی نداشته باشند تعریفی از حق ارائه نمی‌دهند از جمله آنها:

۱. ابن نجیم از فقهای حنفیه است که باشناخت بناء حق تعریفی از حق کرده است: «الحق: ما يستحقه الرجل». «حق، آنچه یک مرد مستحق آن می‌باشد» (ابن نجم مصری حنفی، ۱۴۱۸، ج ۶،

۱. یس / ۷.

۲. انفال / ۸.

۳. الإسراء / ۸۱.

ص ۲۲۷؛ ابن عابدین، ۱۲۷۲، ج ۴، ص ۱۸۸). در این تعریف اشکالاتی وجود دارد و آن اینکه این تعریف دُور ایجاد می‌شود، شناخت استحقاق وارده در تعریف متوقف بر شناخت حق است، و حق شناختش متوقف بر شناخت استحقاق می‌باشد، پس در اینجا دُور لازم می‌آید و دُور یک عیب در تعریف است و اینکه این تعریف غیر جامع می‌باشد و حق‌الله که مستحق مرد است را نمی‌توان در آن داخل کرد.

۲. طبرسی از علمای شیعه، مانند راغب اصفهانی از معنای ثبوت به معنای مطابقت روی آورده؛ او اظهار می‌دارد: «حق عبارت است از وقوع شی در جایگاه خودش هرگاه به سبب هدایت یابرهان، اعتقاد به چیزی پیدا شود، حق است، چرا که در جایگاه خود واقع شده است و ضد آن باطل است» (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۴۲۹، ذیل تفسیر آیه ۷ و ۸ سوره انفعال). بنابراین، هم طبری و هم راغب و ابن نجیم و بخاری، در توضیحاتی که درباره واژه حق و کاربردهای آن بیان کرده‌اند به سراغ لوازم معنای اصلی آن رفته‌اند و هرگز مقصدشان ابداع یا اظهار معنای جدیدی برای حق نبوده است. روی این حساب، می‌توان حق را از اسمای نیکوی خداوند دانست؛ چرا که او در ذات و صفات خود ثابت است و هرگز زوال و تغییر در ذات و صفات ذاتی او راه ندارد.

۳. شهید اول در کتاب القواعد و الفوائد در بیان «حق الله» می‌نویسد: مقصود از حق خداوند اوامر اوست که بر طاعتش دلالت می‌کند یا خود طاعت اوست؛ بدین جهت که اگر امر نباشد، عبادت مصداق «حق الله» قرار نمی‌گیرد (العاملی، بی تا، ج ۲، ص ۴۲، قاعده ۱۶۱). نتیجه سخن مزبور این که «امر» همان «حق الله» است؛ زیرا حقوق بندگان که مکلف به رعایت آن هستند، چون از جانب خداوند به ایشان امر شده خواه معامله باشد، خواه امانت یا حد یا قصاص یا دیه و غیر اینها مشتمل بر «حق الله» است. بنابراین، حق خداوند بدون حق بنده وجود دارد، مانند امر به نماز، اما حق عبد بدون حق خداوند متعال وجود ندارد.

۱. «الحق وقوع الشيء فی موضعه الذی هو له، فاذا اعتقد شیء بضرورة او حجة فهو حق؛ لانه وقع موقعه الذی هو له وعكسه الباطل».

تعریف حق نزد فقها و مفسیرین معاصر

در فقه معاصر شیعه تعاریف متعددی از «حق» ارائه شده است. گاهی حق به معنای عام به کار می‌رود. در این صورت شامل همه‌ی مجعولات تأسیسی و امضایی شارع می‌شود (آل بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۳). حق به موجب این تعرف از موضوع بحث ما بیرون است.

۱. علامه بحر العلوم از فقهای معاصر در تعریف حق می‌فرماید: «حق عبارت است از سلطنتی که برای خصوص انسان نسبت به دیگری، اگر چه اعتباری باشد، مانند مال، یا شخص و یا هر دو، قرار داده شده است» (آل بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۳).

۲. علامه طباطبائی می‌فرماید: حق نوعی اختصاص است که به طور اجمال حتی قبل از تشکیل جامعه نیز وجود داشته و پس از تشکیل آن به شکل‌های گوناگون و متنوع ظاهر گردیده است؛ همچنین علامه «حق» را از اعتبارات بعد «اجتماع» دانسته و آن را به «اختصاص» یا «امتیاز» معنا کرده است (طباطبائی، بی تا، ج ۲، ص ۵۴).

فقهای معاصر اهل سنت نیز برای حق تعاریف متعددی بیان کرده‌اند که تعدادی از آنها را بازگو می‌کنیم.

۱. تعریف دکتر محمد یوسف موسی از کلمه حق، «مصلحتی ثابت و پایدار برای فرد یا جمیع افراد که همراه آن شارع حکیم آن را قرار می‌دهد» (فوزی، ۱۳۹۷، ص ۲۱۰). از این تعریف، شناخت حق برای هدف و غایت اخذ می‌شود؛ و آن اینکه حق وسیله‌ای برای مصلحت است نه اینکه مصلحت ذاتی باشد.

۲. استاد مصطفی زرقاء در تعریف حق می‌گوید: «اختصاص یقرر به الشرع سلطة أو تکلیفاً» (زرقاء، ۱۳۸۴، ص ۱۰). در توضیح این تعریف دکتر وهبه زحیلی بیان می‌دارد، این تعریف شامل انواع حقوق دینی مانند حق خدا بر بنده‌اش مانند صلاة و روزه و مانند آن و حقوق مدنی مانند حق تملک و حقوق تربیتی مانند حق اطاعت و الدین و حق زوج بر زوجه و حقوق عامه مانند حق دولت بر رعیت و حقوق مالی مانند حق نفقه و غیرمالی مانند ولایت بر نفس می‌شود (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۳۹).

۳. استاد دکتر احمد فهمی أبو سنه در تعریف حق می گوید: «ما ثبت فی الشرع للإنسان أو الله تعالى علی الغیر» یعنی «حق چیزی است که در شریعت برای انسان یا برای خدای تعالی بر کسی دیگر ثابت شده است» (فهی أبو سنه، ۱۳۸۷، ص ۵۰).

۴. در برخی تعاریف دو واژه ی تکلیف و سلطه به کار رفته که منظور از آن، سلطه بر شخص می باشد، مانند حق حضانت و ولایت بر نفس، و یا حق بر شیء معین است، مانند حق ملکیت. اما درباره تکلیف باید گفت که آنچه بر انسان التزام می شود و مالی است، مانند وفاء به دین، یا تحقق کار معین مانند تعهد اجیر به انجام عملی که تعهد کرده است (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۰).
از تعریف برخی فقهای اهل سنت آنچنان بر می آید که ممکن است از حق چهار نتیجه حاصل شود که آنها را بیان می داریم:

۱. شیء ثابت ۲. آنچه بر له و نفع دیگری ثابت می شود ۳. آنچه بر علیه دیگری ثابت می شود
۴. و مشروعیت شیء ثابت. بنابراین، هنگامی که یکی از این امور چهار گانه نباشد، دیگر موجد حق نخواهد بود (فهمی أبو سنه، ۱۳۸۷، صص ۵۲ تا ۵۴).

استعمالات حق در کلمات فقهاء

استعمال فقها از کلمه ی حق نشان از اطلاق این کلمه به معانی متعددی است که بیان آن مهم می باشد:

۱. گاهی اطلاق حق به معنی عام کلمه، حق ملکیت با جمیع انواعش است که شامل: عین، دین، منفعتی، امور اعتباری، اوصاف شرعی، حق انتفاع، حق تملک، اختیارات، حق تصرف در مال غیر، حق ولایت بر نفس و نظایر آن می شود.

۲. گاهی استعمال حق فقط اطلاق بر مجرد حق می باشد که در اکثر موارد این اطلاق، استعمال حق در مقابل ملک و مال می باشد.

۳. اطلاق حق بر «مرافق و عقار» مانند حق شرب، حق مجری، حق آبراه یا مسیل، حق عبور و مرور، حق جوار و مانند آن، که جمیع این حقوق را «حق ارتفاق» می نامند.

۴. اطلاق کلمه حق بر آنچه عقد تابع آن و از الزامات است و احکام عقد به وسیله آن نافذ

- می‌شود، مانند ضمان طرف عقد از عیوب مثنی، مطابقت اوصاف عقد، التزام بایع به تسلیم مبیع (کالا) و التزام مشتری به تسلیم ثمن و نظایر آن.
۵. اطلاق حق و یک شیء معین که اختصاصاً به صاحب آن تعلق دارد، مانند ملکیت که حق تصرف را در ملک ثابت می‌کند.
۶. گاهی اطلاق حق و آنچه که انتفاع آن برای جمیع مردم مباح است، بدون آنکه اختصاص به شخص خاصی داشته باشد، مانند حق عبور از راه‌ها و کوچه‌هایی که برای عموم است (تفتازانی، ۱۳۰۴، ج ۲، صص ۷۰۵-۷۰۶؛ درینی، ۱۳۹۷، صص ۱۸۵-۱۸۶؛ بدران، بی تا، صص ۲۹۸-۲۹۹) تمام این اطلاقات که برای حق در گذشته بیان شد کلمه ی حق را از معنای لغوی آن خارج نمی‌کند.
۷. برخی فقهای شیعه حق را در لغت به معنای ثبوت معنا کرده‌اند (نجفی خوانساری، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۰۵؛ زبیدی، ۱۳۰۶، ج ۶، صص ۳۱۵-۳۱۶).

منشأ حق در شریعت

می‌توان گفت که حق اراده شرع است، پس حقوق در اسلام منشأ الهی دارد و مصدر آن مستند به خداوند می‌باشد، پس منشأ حق، خداوند متعال است، پس غیر از خداوند حاکمی نیست و تشریحی صورت نمی‌گیرد مگر از سوی شرع مقدس و حق در اسلام طبیعتاً مصدر عقل بشری یا طبیعت نیست. باید افزود که مصدر کل حقوق در شرع مقدس است و جای مجالی برای عقل یا طبع بشر در آن نمی‌باشد، بنابراین آنچه که مشروع نیست حق هم نمی‌باشد مانند ربا، تعدی و تجاوز به دیگری و نظایر اینها. گاهی مصدر حقوق، انسان و خداوند است و شامل حق انسان در ملکیت مال و تصرف در آن می‌شود. حق خداوند سبحانه در این است که تمام مردم بنده‌ی او هستند. همچنین گاهی این حقوق حق بر دیگری است خواه این دیگری خاص باشد مانند فروشنده، در موردی که بعد از قبض ثمن واجب است که مبیع یا کالا را به مشتری تسلیم کند (فهی أبو سنه، ۱۳۸۷، صص ۵۰-۵۲) یا خواه این دیگری عام باشد مانند مکلفینی که باید اصلاح امور

امت را بکنند مثل واجب کفایی، امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن. در این باره می‌توان به حدیث پیامبر اشاره کرد که می‌فرماید: «حق‌الله علی عبادہ أن یعبدوه» (بخاری، بی‌تا، ج ۱۰، صص ۳۹۷-۳۹۸) و این حق عام بر تمام افراد واجب است و اینکه خداوند را با جمیع عبادات عبادت کنیم.

باید افزود که حق در شریعت مستلزم دو واجب است:

۱. واجب عام بر مردم؛ احترام به حق شخص و عدم تعرض به حقوق او.
 ۲. واجب خاص بر صاحب حق و استعمال حش است به حیث این که به دیگری ضرر نزند (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۰). بنابراین اصل در جمیع حقوق در شریعت است مگر اینکه وجود بعضی از حقوق متوقف بر مباشرت اسبابی باشد؛ مانند عقد و تعدی و تجاوز و مانند آن (بخاری، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۴۲؛ فهی أبو سنه، ۱۳۸۷، ص ۵۰-۵۲).
- در نهج البلاغه آمده که حضرت امیرالمؤمنین فرمودند: «اگر حق اصلی ذاتی را در نظر بگیریم، بنده هیچ حقی ندارد، چون بنده وجودش را از خدا گرفته است. البته خداوند به بنده حقوقی را عطا فرموده و او را صاحب حق کرده است»^۱ (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶). بنابراین می‌توان گفت که حق خداوند در این صورت «حق واقعی» خواهد بود و حق انسان «حق اعتباری و مجازی» می‌باشد، چون شارع آن را جعل و اعتبار کرده، مثلاً مالکیت حقیقی از آن خداوند و مالکیت اعتباری آن برای انسان است، دامنه این حقوق، حیوانات، جمادات و مخلوقات دیگر را هم شامل می‌کند.

ارکان حق

برخی فقها درباره ارکان حق می‌گویند در هر حقی، سه رکن یا عنصر اساسی یافت می‌شود:

۱. صاحب حق که در فقه مستحق نامیده می‌شود [من له الحق]

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، «ثم قبل سبحانه من حقوقه حقوقاً افترضها بعض الناس علی بعض».

۲. محل حق، «آنچه متعلق به حق است» [موضوع حق]

۳. کسی که حق علیه اوست [من علیه الحق] (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۰).

صاحب حق

صاحب حق یا کسی که حق به نفع اوست می‌تواند خداوند متعال در حقوق دینی باشد و شخص حقیقی (انسان مانند سعید، حسن، تقی) یا اعتباری یا شخص حقوقی است (مانند شرکاء و مؤسسات و دانشگاه‌ها) در حقوق دیگر باشد (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۱؛ مصباح، ۱۳۷۷، ص ۲۶-۲۷). با توجه شرع و قانون مدنی ایران به وجود آمدن شخص حقیقی برای تمام انسانها با به وجود آمدن جنین می‌باشد، به شرط اینکه زنده متولد شود ولو اینکه زنده بودنش تقدیری باشد. زنده متولد شدن نزد حنفیه معتبر می‌باشد و نیز زنده بودن تقدیری در حالی که جنین ساقط شود معتبر است، اگرچه با ضربه شخص دیگر جنین سقط شود و مرده به دنیا آید در این صورت هم وارث و هم ارث می‌برد. اما نزد دیگر مذاهب زنده متولد شدن شرط است، و اگر جنین ساقط شود و مرده به دنیا آید فقط دیه جنین باید پرداخت شود (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۱). صاحب حق چنانچه شخص حقیقی باشد، گاه یک تن است، مانند شوهر بر زن و بالعکس؛ و گاه صاحب حق دو یا چند تن هستند؛ مانند آن‌جا که عده‌ای صاحب یک خانه یا باغ هستند؛ و گاهی صاحب حق همه‌ی افراد یک جامعه هستند؛ مانند حقوقی که ملت بر حاکم اسلامی دارند (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۲۶-۲۷).

پایان شخصیت طبیعی با فوت حقیقی یا تقدیری مانند حکم به وفات در اثر مفقود شدن یا غیبت طولانی است، و معلوم نیست که شخص زنده است یا مرده است و فوت فرد غالباً نزدیک به ظن است یا مدت معینی از غیبت او گذشته باشد (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۱). در رابطه با شخص حقوقی در فقه مذاهب اسلامی سخنی به میان نیامده است، اما باید گفت هر شخص حقیقی می‌تواند شخصیت حقوقی هم داشته باشد بنابراین با فوتش شخصیت حقوقی اصولاً شخصیت او زایل می‌شود. همچنین باید افزود شخص حقوقی نیز مانند شخص حقیقی می‌تواند صاحب حق و تکلیف شود، بنابراین می‌توان گفت شخص حقوقی عبارت است از دسته‌ای از افراد

که دارای منافع و فعالیت مشترک هستند یا پاره‌ای از اموال که به هدف خاصی اختصاص داده شده است و قانون آنها را طرف حق می‌شناسد و برای آنها شخصیت مستقلی قائل است، مانند دولت، شهرداری‌ها، دانشگاه تهران، شرکتهای تجارتي و موقوفات. شخص حقوقی می‌تواند مربوط به حقوق عمومی یا خصوصی باشد و در هر حال می‌تواند مانند شخص طبیعی طرف حق واقع گردد و حقوق و تکالیفی داشته باشد (صفائی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۷). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که شخص حقوقی نیز می‌تواند صاحب حق و طرف حق قرار گیرد و در امور معیشتی خو از هر حقی در اجتماع بهرمنند شود.

محل حق

در خصوص محل حق می‌توان گفت که آن چیزی است معین که متعلق به حق است مانند آنچه در حق عینی یا دینی است. اما حق شخصی که یک علاقه بین دائن و مدیون است، که مدیون مکلف به حق می‌باشد و نوع تکلیف، انجام دادن عمل یا پرداخت ثمن یا امتناع یا خودداری از عمل است. مثالی که می‌توان برای خودداری از عمل زد، امتناع از اضرار به خود یا دیگری است و امتناع از استعمال یا استفاده از ودیعه یا امانت می‌باشد و مکلف گاهی فرد معین یا جمیع معین است مانند مدیون به نسبت دین یا مکلف غیرمعین باشد، همانند واجبات عامه که جمیع مردم در آن مکلف به احترام به حقوق دیگران هستند (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۳).

کسی که حق علیه اوست [من علیه الحق]

کسی که حق علیه او می‌باشد می‌تواند شخص حقیقی و یا شخص حقوقی باشد. شخص حقیقی گاه یک نفر است و یا حتی همه‌ی افراد جامعه هستند، بنابراین معنای که از این کلمه در قلمرو حق استفاده می‌شود، مفهومی اعتباری است؛ هنگامی که می‌گوییم «حق خیار» یا «حق شخص» یا «حق مرد بر زن» یا «حق زن بر مرد» همین مفهوم اعتباری را در نظر داریم. اعتباری بودن این مفهوم به این معناست که به هیچ وجه «ماهه ازاء» عینی خارجی ندارد و تنها در ارتباط با افعال اختیاری انسانها مطرح می‌شود. انسانهای آزاد و صاحب اختیار یک دسته کارها را باید انجام دهند

و باید از دسته دیگری از کارها بپرهیزند. بر محور همین باید‌ها و نبایدهای حاکم بر رفتار آدمیان، مفاهیمی از قبیل «حق» و تکلیف زاده می‌شود.

انواع حق

حق با اعتبارات مختلف به حسب معنی به اقسامی تقسیم می‌شود که در زیر اهم این تقسیمات و احکام و نتایج مترتب بر آن بیان می‌شود.

تقسیم اول: به اعتبار صاحب حق

حق به این اعتبار به سه نوع تقسیم می‌شود: ۱. حق‌الله ۲. حق‌الناس یا حق‌الانسان ۳. حق مشترک بین حق‌الناس و حق‌الله، یا هر آنچه بین این دو حق جمع می‌شود (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۲۶-۲۷؛ زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۳؛ بخاری، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۳۸؛ حلی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ آشوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۶۹؛ طوسی، ۱۳۵۱، ج ۸، ص ۱۶۳). برخی محققان، حق‌الله را مطابق حقوق عمومی و حق‌الناس را معادل با حقوق خصوصی تلقی کرده‌اند (آشوری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۶۹).

حق‌الله تعالی (حق عام)

در تعریف حق‌الله آمده است «حق‌الله سلطنت خداوند بر بازخواست بندگانش می‌باشد عموماً بر انجام یا ترک عملی که در مورد آن نهی یا امر شارع به مکلف متوجه است (آشوری، ۱۳۷۶، ص ۲۱۴). در تعریفی دیگر حقوق‌الله محض، حقوقی هستند که هیچ‌کسی غیر از خدا در آنها حق تصمیم‌گیری ندارند و استیفاء و عدم استیفاء آنها اختصاص به ذات اقدس الهی دارد و منشأ آنها حفظ مصالح فردی و اجتماعی است و اثبات یا عدم اثبات آنها ضوابط خاصی دارد، که حاکم می‌تواند با در نظر گرفتن آن ضوابط انشاء حکم کند (شوشتری، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷).

حق خداوند بر مکلفان که او امر تکلیفی عبادی که صرفاً به قصد تقرب و تعظیم به خداوند و انجام دادن احکام دینی امثال می‌شود و آثار حقوقی برای دیگران ندارد نیز حقوق ناشی از تکالیف

اجتماعی که تشریح آنها مبتنی بر نفع و مصلحت عموم مردم است [مانند اقامه حدود] بدون اینکه اختصاص به احدی از مردم داشته باشد از مصادیق حق‌الله است (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۴؛ ابن‌نجم مصری حنفی، ۱۴۱۸، ج ۶، ص ۲۲۷؛ فهمی أبو‌سنه، ۱۳۸۷، ص ۵۶).

مصادیق حق‌الله

در این بحث مصادیقی را از حق‌الله در هر باب فقهی و حقوقی بیان خواهیم کرد.

نوع اول: ایمان و عبادات مختلف از قبیل، نماز، روزه، حج، زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، نذر، قسم، ذکر بسم‌الله در ذبح و مانند آنها (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۴).

نوع دوم: در این نوع که قصد آن حمایت از تمام مردم است؛ دوری محرمات و جرایم مانند زنا، خمر و ربا و غش و همچنین اقامه حدود مانند حد زنا و سرقت (ابن‌نجم مصری حنفی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۲۷؛ فهمی أبو‌سنه، ۱۳۸۷، ص ۵۶؛ أمین، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱۷۴؛ أحمد بن تیمیة، ۱۹۶۹، ص ۶۳؛ بخاری، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۳۴؛ زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۴) و تعزیرات بر جرائم مختلف و صیانت از حق مردم، باغها، راهها و مساجد و نظایر اینها (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۴) و آنچه مترتب بر مصالح عامه و جمیع مردم و منکرات می‌شود.

آنچه در تعریف حق‌الله آشکارتر می‌باشد اینکه قصد، اولی‌تر است زیرا تمام حق‌الله به ناچار مصالح خاص که عائد انسان می‌شود است مانند دوری از فحشا و منکر در نماز و نفع محتاجین به زکات و انتفاع انسان و دوری انسان از محرمات است (فهمی أبو‌سنه، ۱۳۸۷، ص ۵۷).

همچنین در یک تقسیم‌بندی حقوق‌الله در نزد علمای حنفیه به هشت نوع تقسیم می‌شود (أمین، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱۷۵؛ تفتازانی، ۱۳۰۴، ج ۲، ص ۷۰۵-۷۰۶) که آوردن آن در اینجا به خاطر تفصیل طولانی خالی از فایده است. در مسائل جزایی حق‌الله مانند (ربا خواری، سوره بقره آیه ۲۷۹)، (نظر به زنان نامحرم و یا نظر زنان نامحرم به مردان نامحرم، سوره نور آیه ۳۰ و ۳۱)، (شوشتری، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷) را می‌توان نام برد.

بعضی فقها تقسیم‌بندی در کتاب «قضا» انجام داده‌اند که حق‌الله را از حق الناس متمایز می‌کند که در تعداد و نوع شهود است: «حق‌الله» در برخی موارد، ثابت نمی‌شود، مگر با چهار مرد؛ مانند

زنا، لواط و سُحْق، و تنها زنا با سه مرد و دو زن یا دو مرد و چهار زن ثابت می‌شود، و برخی از آنها با دو شاهد ثابت می‌شود؛ آن هر جنایتی است که موجب حد شود بجز سه مورد مزبور؛ مانند دزدی، ارتداد، شراب خواری. به طور کلی، چیز از حقوق الله به یک شاهد مرد و دو شاهد زن یا یک شاهد مرد و قسم و شهادت زنان به تنهایی - هرچند زیاد باشند - اثبات نمی‌شود (حلی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۹۲۱-۹۲۰).

احکام حق الله

احکام حق الله بسیار متعدد است که در اینجا به مواردی از آن اشاره خواهیم کرد:

۱. اسقاط حق الله با عفو و گذشت یا صلح یا صلح کردن آن یا تغییر آن جایز نیست؛ پس حد سرقت با عفو مسروق منه، صلح یا عفو یا صلح سارق ساقط نمی‌شود و نیز حد زنا با عفو زوج یا غیره یا اباحه خود زن ساقط نمی‌شود (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۴؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۶).

۲. حق الله به ارث نمی‌رسد پس بر ورثه واجب نیست که عبادات فوت شده از مورث را انجام دهند مگر اینکه وصیت کرده باشد، و همچنین وارث مکلف به پرداخت جریمه‌ی و خسارتهای مورث خود نیستند (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۴؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۶).

۳. تداخل در عقوبت در حق الله کفایت می‌کند؛ بنابراین کسی که زنا را تکرار می‌کند یا سرقت را تکرار می‌کند برای تمام آنها یک عقوبت در نظر گرفته می‌شود، زیرا مقصود از عقوبت زجر و ردع است و با در نظر گرفتن یک عقوبت، مجازات و عقوبت انجام می‌شود (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۴؛ کاسانی حنفی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۵۵، و ص ۸۶ به بعد).

۴. در حقوق الله، کفالت پذیرفته نمی‌شود ولی در «حق الناس» پذیرفته می‌شود. کفالت یعنی ضمانت برای آوردن مجرم و متهم - در حقوق الناس پذیرفته می‌شود، ولی در «حق الله» پذیرفته نمی‌شود و کفیل شدن آن صحیح نیست (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۳، مسأله ۳).

۵. در حق الناس ذی حق باید طرح دعوی کند و گرنه حاکم حق پی‌گیری ندارد، به خلاف

حق‌الله (موسوی خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۴۵، مسأله ۴؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳، ج ۱، صص ۱۹۵-۱۹۶) که جنبه عمومی دارد و نیاز به طرح دعوی ندارد.

۶. صدور حکم غیابی توسط قاضی در حق الناس پذیرفته می‌شود، برخلاف حق‌الله که پذیرفته نمی‌شود.

۷. شهادت بر شهادت در حق الناس پذیرفته پذیرفته می‌شود برخلاف حق‌الله که پذیرفته نمی‌شود (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳، ج ۱، صص ۱۹۵-۱۹۶).

حق الناس (حق انسان)

حق الناس یک اصطلاح فقهی خاص در ابواب قضا، شهادت، و حدود است، که مقصود از حق الناس حمایت از مصلحت شخص است (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۵؛ فهی أبوسنه، ۱۳۸۷، ص ۵۶) یعنی حقی است که قانونگذار آن را برای فرد خاص یا افراد به خصوصی قرار داده است تا در پرتو آن، به منافع منظور دست یابند، مثلاً می‌توان به «حق شفعه» اشاره کرد که حق الناس است. قرافی حق العبد (حق الناس) را مصالحه می‌داند (قرافی، ۱۳۷۳، ص ۹۴؛ صنهاجی، بی تا، ج ۲، ص ۱۴۰).

قاعده در این امور چنین است که هر جا عبد بتواند چیزی را اسقاط کند، آن «حق الناس» است و آنچه را نمی‌تواند، «حق الناس» نیست، مانند حرمت ربا و حرمت بیع غرری که اگر متعاقبین رضایت دهند، چون حق خداوند متعال به آنها تعلق گرفته مباح نمی‌شود. همچنین حرمت دزدی و غصب برای محافظت مال، حرمت نسبت زنا برای حفظ آبرو، حرمت زنا برای حفظ نسب و حرمت قتل و جرح برای حفظ نفس می‌باشد که رضایت مکلف در آنها لحاظ نمی‌شود (عاملی، بی تا، ج ۲، ص ۴۲، قاعده ۱۶۱).

می‌توان گفت حقوق الناس محض؛ حقوقی را می‌گویند که شارع مقدس آنها را برای افراد جامع به طور خصوصی وضع کرده است منشأ چنین تأسیس حقوقی این می‌باشد که هر فردی در جامعه‌ای زندگی می‌کند، همانطوری که از حقوق اجتماعی باید بهره‌مند شود از حقوقی که لازم است، اختصاص به وی داشته باشد، نیز باید بهره‌مند گردد (شوشتری، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۲۳۸).

انواع حق الناس

فقه‌های مذاهب اسلامی تقسیم بندی‌های از انواع حق الناس داشته‌اند که در اینجا به آنها اشاره می‌شود.

حق الناس را می‌توان به دو نوع عام و خاص تقسیم کرد:

نوع اول، حق عام: آنچه برای جمیع مردم مصلحت عام است، بدون اینکه اختصاص به احدی داشته باشد؛ و شرع آن را برای تمام مردم قرارداده است و ملزم به حفظ آن است. مانند حفظ اولاد و اموال و رد عدوان و تجاوز و از اموال، و پرداخت جریمه راه‌های عامه‌ی که برای دولت است، آموختن تعلیم، و انتفاع از مباحات (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۵).

در ادامه باید افزود که معنی عموم در این نوع از حق، یعنی حق انتفاع از این حق عام، برای تمام مردم است و صیانت و حفظ این نوع حق بر جمیع مردم واجب می‌باشد و ولی امر مباشر در آن است و اینکه حق عام مطلق به اشتراک بین حق الله و حق الانسان عام است (فهمی اُبوسنه، ۱۳۸۷، ص ۵۶؛ ماوردی، ۱۳۹۳، ص ۲۴۵؛ اَبی یعلیٰ حنبلی، ۱۳۹۴، ص ۲۸۹).

نوع دوم، حق خاص: آنچه برای فرد یا افراد معین مصلحت خاص است را حق خاص گویند. مانند حق انسان نسبت خانه و عملش و نسبت به زوجه‌اش و مانند آن، پس انسان صاحب تصرف در آنها و حق مطالبه‌ی آنها را دارد و می‌تواند این حق را اسقاط کند و حتی احتمال اسقاط از انواع تصرفات در آنها نیز وجود دارد (بخاری، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۵۸؛ اَمین، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱۸۰؛ اَبی یعلیٰ الحنبلی، ۱۳۹۴، ص ۲۹۰).

از جمله مثالهای دیگری که می‌توان برای حق خاص بیان کرد را در ذیل بازگو خواهیم کرد: مانند حق تألیف (شوشتری، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۲۳۸)، رعایت حق مالک در ملکش، حق بایع در ثمن، حق مشتری در مبیع، حق شخص در بدل مالی که تلف شده است، رد در مال مغضوب (مالی که غصب شده)، حق زوجه در نفقه‌ی که برعهده زوج است، حق مادر در حضانت طفل، حق پدر در ولایت بر فرزندانش و حق انسان در پرداخت اجرت عملش و مانند آن (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۵) که نمونه‌های از حق خاص، در حق الناس است.

از فقهای امامیه، محقق در کتاب شرائع حقوق الناس را در سه نوع بیان کرده است که در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. آنها که ثابت نمی‌شوند، مگر به دو شاهد که عبارتند از، طلاق، خلع، وکالت، وصیت و نظایر آن.

۲. آن‌ها که با دو شاهد مرد یا یک شاهد مرد و دو شاهد زن و یک شاهد مرد و قسم اثبات می‌شود که عبارتند از طلب مال، معاملات، خرید و فروش و مانند آن.

۳. آنچه با مردان به تنهایی و با زنان به تنهایی اثبات می‌شود که عبارتند از ولایت، دیدن ماه، عیب‌های باطنی زنان و مانند آن (حلی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۳۶-۱۳۷).

احکام حق الناس

احکام حق الناس بسیار متعدد است اما مواردی از آن را در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱. حق الناس را می‌شود کم کرد و می‌توان آن را عفو یا صلح یا ابراء یا اباحه کرد.

۲. حق الناس به ارث می‌رسد.

۳. تداخل در حق الناس قابل قبول نیست، پس در حق الناس هرگاه تکرار در عقوبت باشد باید تمام جریمه بر حد خودش پرداخت شود و تمام حقوق ادا شود و استیفاء منوط به صاحب حق یا ولی او می‌باشد (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۵).

۴. قاضی در «حق الناس» می‌تواند حکم غیابی صادر کند و حق ذی حق را استیفا نماید برخلاف «حق الله» که اصل بر تخفیف است و نمی‌توان بر علیه او حکم غیابی صادر کرد (موسی اردبیلی، ۱۴۲۳، ج ۱، صص ۱۹۵-۱۹۶). همچنین محقق در شرائع می‌گوید، در حقوق مردم مانند دیون و معاملات، حکم غیابی صادر می‌شود، اما در حقوق الله-مانند زنا و لواط- حکم غیابی نمی‌شود؛ زیرا بنای این حقوق بر تخفیف است آری، اگر در جایی هر دو حق وجود داشت، فقط در «حق الناس» حکم می‌شود مثلاً، در سرقت، حکم به برگرداندن مال به صاحب آن می‌شود، اما حکم به قطع دست مرّدد است (حلی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۸۶؛ طوسی، ۱۳۵۱، ج ۸، ص ۱۶۳).

حق الناس وحق الله (حق مشترک)

حق مشترک حقی است که در حق الله وحق الناس جمع می‌شود و به دو نوع تقسیم می‌شود:

- نوع اول: حق الله در آن غالب است.

- نوع دوم: حق الناس در آن غالب است.

نوع اول: در این نوع، حق الله و حق الناس مشترک هستند اما جنبه حق الله در آن غالب تر است (بخاری، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۸۵؛ امین، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱۸۰؛ تفتازانی، ۱۳۰۴، ج ۲، ص ۷۱۳).

در نوع اول می توان به این مثالها اشاره کرد: عدهی مطلقه (عده زنی که طلاق گرفته) که جنبه حق الله آن، حفاظت و صیانت از اختلاط نسل است و حق شخص، حفاظت بر نسب و اولادش است، لیکن جنبه «حق الله» آن غالب تر است؛ زیرا در صیانت آنساب نفع عامی برای جمیع مردم است (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۵). در مثال دیگر می توان گفت، صیانت، حفاظت انسان از حیات، زندگی، عقل، صحت و مالش است که در اینها دو نوع حق وجود دارد، لکن «حق الله» آن غالبتر است، چون نفع عامی نصیب جمیع مردم می شود (فهمی أبو سنه، ۱۳۸۷، ص ۶۳؛ زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۵) باید افزود که در این خصوص انسان حق اسقاط و سلب حیات از خود را ندارد یا اینکه نمی تواند عقل خود را از بین ببرد یا به بدن خود تعرض و تجاوز کند و مانند آن و حکم این مواردی که بیان کردیم در سوره [النساء: آیه ۲۹ و سوره بقره: آیه ۱۹۵] آمده است.

مثال در این باره نزد حنفی ها: حد قذف (حد قذف ۸۰ ضربه شلاق است که تهمت و نسب زنا به دیگری است) که جنبه حق الناس آن حق مقذوف می باشد، و این امر برای اثبات شرف و حیثیتش است و می توان گفت که جنبه حق اللهی آن جلوگیری مردم از فساد و بردن آبروی مردم می باشد که باید گفت این جنبه آن غالبتر است (سرخسی، ۱۴۰۶، ج ۹، ص ۱۱۳؛ کاسانی حنفی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۵۶؛ زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۶)

نوع دوم: در این نوع حق الله و حق الناس مشترک هستند ولی جنبه حق الناس در آن غالبتر است. مانند قصاص، پس می توان گفت حق الله تعالی برای منع از ارتکاب قتل، جریمه ی آن در نزد شارع قصاص تعیین شده است همانگونه که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَلَكُمْ فِي

القصاص حَيَوةٌ يا اُولِي الالباب لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۱ «و قصاص برای حفظ حیات شما است، ای خردمندان تا مگر از قتل یکدیگر بپرهیزید». در ادامه باید افزود که قصاص حق الناس است، و در آن می‌توان یا شفاعت قاتل و یا قصاص کردن قاتل و جبران مافات کرد و این حق برای اقارب مقتول است (أحمد ابن تیمیة، ۱۹۶۹، ص ۱۴۶؛ زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۴۶)، لکن در اینجا حق الانسان غالب‌تر است، زیرا حق اسقاط قصاص و صلح در آن مستحب است برای ولی دم با عفو و صلح می‌باشد (أحمد ابن تیمیة، ۱۹۶۹، صص ۱۴۸-۱۴۹).

در این باره به قول خداوند سبحان اشاره می‌کنیم که می‌فرمایند: ﴿فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ آخِيهِ شَيْءٌ فَأَتِمَّاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ﴾^۲ «و چون صاحب خون از قاتل که برادر دینی اوست بخواهد درگذرد بدون دیه یا بگرفتن دیه کاریست نیکو پس دیه را قاتل در کمال رضا و خشنودی ادا کند در این حکم تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است». می‌توان دلیل دیگر را بیان کرد و گفت حق الناس غالب‌تر است، و اینکه مبنی قصاص بر برابری و مماثله می‌باشد و قول خداوند می‌فرمایند: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾^۳. «و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنند». بنابراین بر انسان تصرف در حق الناس و اسقاط آن جایز است (بخاری، ۱۳۹۴، ج ۴، ص ۱۶۱؛ آمین، ۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱۸۱؛ تفتنازانی، ۱۳۰۴، ج ۲، ص ۷۱۳؛ فهمی أبوسنه، ۱۳۸۷، صص ۶۴-۶۵).

تقسیم دوم- به اعتبار محل حق

در تقسیم بندی به اعتبار محل حق می‌توان تقسیم بندی‌های متعددی انجام داد که در اینجا انواعی از آن را بیان می‌نمایم و مصادیق و جایگاه آن را در حق انتفاع و ارتفاق بازگو می‌کنیم.

۱. بقره / ۱۷۹.

۲. بقره / ۱۷۸.

۳. المائدة / ۴۵.

حقوق مالی و حقوق غیر مالی

اول: حقوق مالی

حقوق مالی امتیازی است که حقوق هر کشور، به منظور تأمین نیازهای مادی اشخاص، به آنها می‌دهد و هدف از ایجاد حق مالی تنظیم روابطی است که به لحاظ استفاده‌ی از اشیاء بین اشخاص وجود دارد. این دسته از حقوق قابل مبادله و تقویم به پول است همانند، حق مالکیت و حق انتفاع و حق مطالبه‌ی مبلغی پول یا انجام دادن کارمعین (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۲۵۶). در فقه اسلامی حقوق مالی را متعلق به مال و منافع آن مال می‌دانند، یعنی محل مال یا منفعت آن مال، مانند حق بایع نسبت به ثمن، و حق مشتری در کالا، حق شفعه، حقوق ارتفاق، حق خیار، حق مستاجر نسبت به سکنی و مسکن و نظایر آن (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۵۰).

همچنین از صفات حق مالی، این که قابل مبادله با عوض و مال است، مانند دادن پول و گرفتن کالا یا گرفتن اجرت خانه و ضمان متلف و مانند آن (غرناطی مالکی، بی تا، ص ۲۷۴) را می‌توان نام برد.

دوم: حقوق غیرمالی

حق غیرمالی امتیازی است که می‌تواند هدف آن رفع نیازمندیهای عاطفی و اخلاقی انسان است. موضوع این حق روابط غیرمالی اشخاص است، ارزش دادوستد ندارد و به طور مستقیم قابل ارزیابی به پول و مبادله نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۲۵۶). در فقه اسلامی حق غیرمالی متعلق به غیر از مال است مانند حق قصاص، حق آزادی با تمام انواعش، حق زن در طلاق و جدایی در صورت عدم پرداخت نفقه اش، یا به سبب عیوب تناسی در مرد یا در صورت ضرر جانی یا غیبت یا حبس طولانی مرد، حق حضانت و حق ولایت بر نفس و همانند آن از حقوق سیاسی و طبیعی (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۵۰). همچنین باید افزود که؛ حق غیرمالی قابل مبادله با عوض و مال نیست؛ مانند حق طلاق و حق ولایت و نبوت و مانند آن (شربینی خطیب، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۴۷؛ کاسانی حنفی، ۱۴۰۹، ج ۴، صص ۴۰-۴۱) و نیز نماز یا روزه فوت شده از شخص، که قضای آن بر او واجب است (قمی، ۱۴۱۹، ص ۲۵۴).

حق شخصی (دینی یا حق در ذمه) و حق عینی

اول: حق دینی (شخصی)

حقی دینی که در آن شرع علاقه بارز و آشکار در بین شخص و شخص دیگر را مشخص کرده است و حق شخص مدیون انجام دادن عمل می‌باشد. همانند حق بایع در تسلیم ثمن و حق مشتری در تسلیم مبیع، و نیز حق انسان در دین و بدل مالی که تلف و مغضوب شده است، حق زوجه یا اقربا در نفقه و یا امتناع از عمل می‌باشد، مثل حق مودع بر ودیع در عدم استعمال ودیعه (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۵۰). بنابراین در حق شخصی (دینی) سه عنصر وجود دارد، صاحب حق، محل حق و مکلف یا مدیون (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۵۰؛ کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۲۶۰).

حال موضوع حق دینی ممکن است یکی از این سه امور باشد:

۱. انتقال مال، مانند اینکه مالک زمینی در قولنامه تعهد می‌کند که با شرط معین آن را به دیگری منتقل سازد.

۲. انجام دادن کار، مانند تعهد بر ساختن مجسمه، کشیدن نقاشی، انجام عمل جراحی و حمل کالا.

۳. خودداری از انجام دادن کار، که به موجب آن مدیون تعهد می‌کند که از انجام کار معین خودداری کند. مانند، تعهد انتقال دهنده‌ی حق سرقتی بر اینکه در آن شهر یا محله با انتقال گیرنده رقابت تجارتي نکند و سازمانی مشابه او دایر نسازد (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۲۶۰).

دوم: حق عینی

حق عینی سلطه‌ای که شخص نسبت به چیزی دارد و می‌تواند آن را به گونه‌ای مستقیم و بی‌واسطه اجرا کند. همچنین حق عینی دو رکن اصلی دارد: ۱. شخصی که صاحب حق است، اعم از شخص طبیعی یا حقوقی باشد. ۲. چیزی که موضوع حق قرار می‌گیرد (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۵۱؛ کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۲۶۰).

در فقه اسلامی حق عینی اینگونه بیان می‌شود که، آنچه را که شرع برای شخص و شیء معین

بذات قرار می‌دهد یعنی علاقه بین صاحب حق و شیء مادی معین بذات؛ و این به موجب ممارست صاحب حق و سلطه و مباشرت او بر شیء به وجود می‌آید که به آن حق عینی گویند. مانند حق ملکیت و ممارست مالک و سلطه او بر آنچه که ملک اوست و حق ملکیت، حق تصرف شیء و استعمال از آن شیء و ملک است. همانند حق ارتفاق، حق مرور، حق آبراه یا استفاده از دیوار ملک مجاور و یا حق حبس و احتباس عین مرهونه برای استیفاء دین (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۵۰).

خصایص حق عینی و حق شخصی

۱. در حق عینی شیء به صاحب حق عینی تعلق دارد یعنی شیء در دست صاحب حق است و حق عینی متعلق به اوست، و روشن است که شیء در تصرفش متعلق به او می‌باشد؛ مثل حق انسان در ملک مغضوب (غصب شده)؛ مثلاً اگر شخصی چیزی را غصب کند و سپس آن را به دیگری بدهد، مالک آن شیء می‌تواند آن را باز پس گیرد. اما در حق شخصی، حق متعلق به ذمه‌ی مکلف است و این حق در ذمه او باقی می‌ماند و قابل انتقال به غیر نیست، مگر اینکه مکلف، برای انجام آن نایب یا کفیل بگیرد.

۲. حق امتیاز یا افضلیت برای صاحب حق عینی؛ برای صاحب حق عینی حق اولویت یا امتیاز بر سایر دائین می‌باشد، هنگامی که دین موثق به رهن باشد و سپس راهن مفلس شود، مرتبه‌ی محق‌تر از سایر طلبکاران نسبت به عین می‌باشد. اما صاحب حق شخصی امتیازی برای او نیست و بر دیگری برتری ندارد و هنگام تقسیم مال بین بدهکاران، هرکس به اندازه‌ی دیون خود از سهم و حصه‌ی را مالک می‌شود. مگر در حالت استثناء و در احوال معین، مانند حالت تهمت و شک مثل، حالت ضرورت، نفقه‌ی تحت تکلفین مقدم بر بقیه‌ی حقوق متعلق به ترکه می‌شود و یا نفقه‌ی زوج و اولاد و صغار بر دیون عادی مقدم می‌شود، و یا رعایت مصلحت عموم باشد که دیون حکومت بر دیون عادی مردم مقدم می‌شود.

۳. حق عینی با نابودی محلش ساقط می‌شود؛ هنگام نابودی و از بین رفتن حق عینی، حق ساقط و عقد باطل است. پس هنگامی که مبیع در دست بایع قبل از قبض مشتری تلف شود، عقد باطل می‌شود و حق مشتری در تسلیم مبیع به او ساقط می‌شود. همچنین هنگامی که خانه‌ی متعلق

به مؤجر آتش بگیرد، عقد اجاره باطل و حق مستأجر در انتفاع از عین مستأجره ساقط می‌شود. اما درباره حق شخصی می‌توان گفت، هنگامی که محل حق تلف شود و از بین برود حق ساقط نمی‌شود، چون دین متعلق به ذمه است نه به مال معین (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۵۲؛ فهمی أبوسنه، ۱۳۸۷، صص ۷۲ تا ۷۵).

۴. موضوع حق عینی همیشه یک شیء مادی است و باید در خارج معین باشد. ولی حق دینی یا شخصی ممکن است ناظر به انجام دادن کار و خودداری از آن نیز باشد و اختصاص به اشیاء ندارد. در مواردی که موضوع حق دینی شیء است، می‌تواند موضوع عین معین باشد (مانند تعهد برتسلیم خانه معین) یا کلی باشد (مانند فروش یک بلیط راه آهن) (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۱۸).

حق قضایی و غیرقضایی

در یک تقسیم بندی دیگر، به اعتبار محل حق می‌توان حق را به قضایی و دینی (غیرقضایی) تقسیم کرد:

اول: حق دینی (غیرقضایی)

حق غیرقضایی حقی است که در شرع ثابت و قاضی در اثبات آن معذور می‌باشد، و تحت ولایت قاضی نمی‌باشد. مانند دین، که صاحب دین در اثبات آن عاجز است، یعنی دیگر نسبت به آن غیر مستحق است، بلکه بر مدیون واجب است که دیانت و دین خود را ادا کند.

مثال دیگر در این خصوص، ازدواج عرفی که ازدواج زوجه و زوج در نزد حاکم شرعی ثبت نشده است، زوجیت آنها دینی یا به صورت غیرقضایی ثابت می‌شود؛ و به تبع این ازدواج عرفی احکام شرعی مانند نفقه و ثبوت نسب اولاد و مانند آن ثابت می‌شود (ابن قدامه، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۹۷؛ محمد بن عبد الواحد، ۱۳۱۸، ج ۵، ص ۴۹۲) پس در حق دینی، با وجود بینة قضاوت می‌شود و هنگامی که برای اثبات حق بینة نباشد، برای غیر مستحق به صورت دینی حکم می‌شود.

دوم: حق قضایی

حق قضایی حقی که تحت ولایت و داخل در ولایت قاضی است، و برای صاحب حق این امکان وجود دارد که آن را نزد امام قضا اثبات کند. همانند طلاق زنی که به صورت خطایی طلاق داده

می‌شود و قصد ایقاع طلاق نبوده است، قاضی عملاً در ظاهر و با شناخت حقیقت حکم می‌کند و حکم به وقوع طلاق می‌دهد اما حق دینی آن در واقع، حکم به عدم وقوع طلاق می‌باشد. اما باید گفت که بینی و بین الله برای انسان عدم طلاق واقع شده است زیرا زوج در واقع قصد طلاق را نداشته است (زحیلی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۸۵۴).

نتیجه گیری

با توجه به بررسی حق، انواع حق و بیان احکام آنها باید اذعان داشت که فقهای مذاهب اسلامی از حق در لغت و اصطلاح تعاریفی مختلفی بیان کرده‌اند، که تعاریف فقهای متقدم و معاصر و نیز استعمال حق در کلمات فقها آورده شده است، که حق خود دارای سه رکن می‌باشد، رکن اول صاحب حق، رکن دوم محل حق و رکن سوم کسی که حق علیه او می‌باشد.

همچنین حق خود به انواعی تقسیم می‌شود:

الف: حق به اعتبار صاحب حق که خود شامل، حق الله و حق الناس و حق مشترک (حق الناس و حق الله) می‌شود، که حق الله و حق الناس، هر یک دارای احکام و مصادیقی هستند که هر یک را به تفصیل مورد بررسی قرار دادیم.

فقهای شیعه مقصود از حق الله را اوامر خداوند و اطاعت از خداوند می‌دانند، بدین جهت که استیفاء یا عدم استیفاء آنها اختصاص به ذات اقدس الهی دارد و منشاء آنها حفظ مصالح فردی و اجتماعی است و اثبات یا عدم اثبات آنها ضوابط خاصی دارد. مانند، ربا خواری و نگاه به زنان نامحرم. در ادامه فقهای شیعه در تعریف حق الناس می‌گویند، حقوقی را که شارع مقدس آنها را برای افراد جامعه به طور خصوصی وضع کرده است که از حقوق اجتماعی بهره‌مند شود. همانند، حق تألیف.

ب: حق به اعتبار محل حق که خود شامل تقسیم بندی‌های متعددی می‌شود، که در این فصل انواعی از آنها را بیان کرده‌ایم مانند، حق مالی و غیرمالی، حق شخصی و عینی، حق قضایی و غیرقضایی.

همچنین می‌توان گفت که حق خداوند «حق واقعی» می‌باشد و حق انسان «حق اعتباری و مجازی» است، زیرا شارع مقدس آن را جعل و اعتبار کرده، مثلاً مالکیت حقیقی از آن خداوند و مالکیت اعتباری آن برای مخلوقش است، دامنه این حقوق، حیوانات، جمادات و مخلوقات دیگر را هم شامل می‌کند. باید افزود شخص حقوقی نیز می‌تواند صاحب حق و طرف حق قرار گیرد و در امور معیشتی خود از هر حقی در اجتماع بهرمنند شود.

با توجه به توضیحات فوق برخی فقها حقوق را به یک مفهوم می‌گیرند اما در این پژوهش با توجه به تقسیمات حق می‌توان نتیجه گرفت که حق منحصر به نوع واحدی نمی‌باشد. همچنین شایان ذکر است که تحلیل یکسان از حق ما را به سوی درک بیشتر از انواع حق خواهد برد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم (ترجمه الهی قمشه‌ای)
نهج البلاغه (ترجمه عقیقی بخشایشی)
۱. ابن عابدین، محمد امین الشهیر (۱۲۷۲ق)، رد المحتار علی الدرالمختار (حاشیه ابن عابدین)، الناشر: دار الطباعة المصرية.
 ۲. ابن قدامه، موفق الدين أبى محمد عبدالله بن محمد (بى تا)، المغنى، تحقيق: جماعة من العلماء، الناشر: دارالكتاب العربي، بيروت.
 ۳. ابن منظور افریقی مصری، ابى الفضل جمال الدين محمد بن مكرم (۱۴۰۵ق)، لسان العرب، الناشر: نشرأدب الحوزة، المطبعة: دار إحياء التراث العربی، الطبعة: الاولى.
 ۴. ابن نجم مصری حنفی، زين الدين بن ابراهيم بن محمد المعروف (۱۴۱۸ق)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، تحقيق: الشيخ زكريا عميرات، الناشر محمد على بيضون، المطبعة: دارالكتب العلمية بيروت، الطبعة: الاولى.
 ۵. أبى يعلى حنبلى، محمد بن حسين الفراء (۱۳۹۴ق)، الأحكام السلطانية، تصحيح حامد الفقى، الناشر: شركة مكتبة مطبعة أحمد بن سعد بن بنهان، الطبعة: الثانية.
 ۶. أحمد ابن تيمية، تقى الدين أبى العباس (۱۹۶۹م)، السياسة الشرعية فى إصلاح الراعى و الرعية، الناشر: دارالكتاب العربى، مصر، الطبعة: الرابع.
 ۷. أمين (أميربادشاه الحنفى)، محمد (۱۳۵۰ق)، تيسير التحرير، مطبعة: مصطفى البابى الحلبي، مصر.
 ۸. آشورى، عمر (۱۳۸۳ش)، آيين دادرسی كيفرى، انتشارات سمت، تهران.
 ۹. آشورى، محمد (۱۳۷۶ش)، عدالت كيفرى (مجموعه مقالات)، انتشارات گنج دانش، تهران، چاپ اول.
 ۱۰. آل بحر العلوم، محمد (۱۴۰۳ق)، بلغة الفقيه، شرح و تعليق: السيد محمد تقى آل بحر العلوم، الناشر الصادق- هران، الطبعة: الرابعة ۱۹۸۴م.

١١. بخاری، علاءالدین عبد العزیزین أحمد (١٣٩٤ق)، كشف الأسرار عن أصول البزدوی، طبعه: جديده مصوره بالأفست، دارالكتاب العربي، بيروت.
١٢. بخاری، محمد بن اسماعیل (بی تا)، صحیح البخاری مطبوع مع شرح فتح الباری، طبعه المكتبة السلفية، ترقیم، محمد فؤاد الباقي.
١٣. بدران، أبو العین (بی تا)، الشريعة الإسلامية: تاريخها و نظرية الملكية والعقود، الناشر مؤسسه شباب الجامعة الإسكندرية، مطبعة: كرموز بالإسكندرية.
١٤. تفتازانی، سعد الدين (١٣٠٤ق)، التلويح على التوضيح، مطبعة: الحاج محرم أفندی.
١٥. حلی، (المحقق) جعفر بن حسن (١٣٨٩ش)، شرائع الاسلام في مسائل الحلال والحرام، الناشر مؤسسه الاعلمي، تهران، الطبعه: الاولى.
١٦. دريني، فتحی (١٣٩٧ق)، الحق ومدى سلطان الدولة في تقييده، الناشر مؤسسه الرساله، بيروت، الطبعه الثانيه، ١٩٧٧م.
١٧. رازی، محمد بن أبی بكر بن عبد القادر (١٤١٥ق)، مختار الصحاح، تحقيق: احمد شمس الدين، الناشر: دارالكتب العلميه، بيروت، الطبعه: الاولى.
١٨. راغب اصفهانی، أبی القاسم الحسين بن محمد (١٤٠٤ق)، المفردات في غريب القرآن، الناشر: دفتر نشر الكتاب، بی جا، الطبع: الاولى.
١٩. زبيدي، محمد مرتضى (١٣٠٦)، تاج العروس من جواهر القاموس، الناشر المكتبة الحياه، بيروت.
٢٠. زحيلي، وهبة (١٤٠٩ق)، الفقه الاسلاميه وادله، الناشر: دارالفكر (نشر احسان)، دمشق - سوريه.
٢١. زرقاء، مصطفى أحمد (١٣٨٤ق)، المدخل إلى نظريه الالتزام في الفقه الإسلامي، مطبعة: طربين، دمشق، الطبعه، ١٩٦٥م.
٢٢. زكريا، احمد بن فارس (١٤٠٤ق)، معجم مقاييس اللغة، تحقيق و ضبط: عبد السلام محمد هارون، الناشر: مكتب الاعلام الاسلامي، قم، الطبعه.

٢٣. سرخسى، شمس الدين (١٤٠٦ق)، **المبسوط**، تحقيق: جمع من الافاضل، الناشر: دار المعرفة، بيروت، الطبعة اول.
٢٤. شربيني خطيب، محمد (١٣٧٧ق)، **معنى المحتاج إلى معرفة معانى الفاظ لمنهاج**، الناشر: دار احيا التراث العربى، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابى الحلبي، مصر، الطبعة: ١٩٥٨م.
٢٥. شوشترى، سيد محمد حسن مرعشى (١٤٢٧ق)، **ديدگاه هاى نو در حقوق**، نشر ميزان، تهران، چاپ دوم.
٢٦. صفائى، سيد حسين (١٣٨٣ش)، **دوره مقدماتى حقوق مدنى (اشخاص و اموال)**، انتشارات ميزان، تهران، چاپ چهارم، جلد اول.
٢٧. صنهاحى (بالقرافى)، شهاب الدين أبى العباس (بى تا)، **الفروق**، طبعة: مصورة، الناشر: دار المعرفة، بيروت.
٢٨. طباطبائى، سيد محمد حسين (بى تا)، **الميزان فى تفسير قرآن**، الناشر: مؤسسه النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم.
٢٩. طبرسى، امين الاسلام أبى على الفضل بن الحسن (١٤١٥ق)، **مجمع البيان فى تفسير القرآن**، تحقيق: لجنة من العلماء و المحققين الاحضائيين، الناشر مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، الطبعة الاولى.
٣٠. طبرى، أبى جعفر بن جديد (١٤١٥ق)، **جامع البيان عن تأويل أبى القرآن**، ضبط و توثيق و تخريج: صدقى جميل العطار، الناشر: دارالفكر-بيروت، الطبعة: ١٤١٥هـ.ق.
٣١. طوسى (شيخ الطائفة) أبى جعفر محمد بن الحسن (١٣٥١ق)، **المبسوط فى فقه الاماميه**، تحقيق: محمد الباقر البهبودى، الناشر المكتبة المرتضوية، مطبعة: الحيدرى.
٣٢. عاملى (الاشهيد الاول)، شمس الدين محمد بن مكى (بى تا)، **القواعد الفوائد**، تحقيق: الدكتور السيد عبد الهادى الحكيم، الناشر: مكتبة المفيد، قم.
٣٣. غرناطى مالكى، محمد بن أحمد بن جزى (بى تا)، **قوانين الأحكام الشرعيه مسائل الفروع الفقهية**، الناشر: دارالعلم للملايين، بيروت.

۳۴. فراهیدی، لابی عبد الرحمن الخلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، تحقیق: الدكتور مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، الناشر مؤسسه دارالهجره، المطبعة: صدر، الطبعة: الثانية.
۳۵. فوزی، فیض الله، محمد (۱۳۹۷ق)، الفقه الإسلامی، مطبعة: طربین، الطبعة الثانية، ۱۹۷۷م، [بی جا].
۳۶. فهمی أبوسنة، أحمد (۱۳۸۷ق)، النظريات العامة للمعاملات فی الشريعة الإسلامیه، مطبعة: دارالتألیف.
۳۷. قرافی، شهاب الدین أبی العباس أحمد بن إدريس (۱۳۷۳م)، شرح تنقیح الفصول، تحقیق: طه عبدالرؤوف سعد، طبع و نشر شركة الطباعة الفنیة المتحدة.
۳۸. قمی، عباس (۱۴۱۹ق)، منازل الآخرة المطالب الفاخره، تحقیق: السيد عباس القمی، الناشر: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة: الاولى.
۳۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴ش)، مقدمه علم حقوق در نظام حقوقی ایران، انتشارات، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ چهل سوم،
۴۰. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶ش)، دوره مقدماتی حقوق مدنی (اموال و مالکیت)، انتشارات میزان، تهران، چاپ نوزدهم.
۴۱. کاسانی حنفی، علاء الدین أبی بکر بن مسعود (۱۴۰۹ق)، بدائع الصنائع، الناشر: المكتبة الحبیة، پاکستان، الطبع: الاولى.
۴۲. ماوردی، علی بن محمد بن حبیب (۱۳۹۳ق)، الأحكام السلطانية و الولايات الدینة، الناشر: دارالکتب العلمیة، مطبعة: مصطفى البابي الحلبي و أولاده، مصر-القاهرة.
۴۳. محمد بن عبد الواحد (بابن الهمام الحنفی)، کمال الدین (۱۳۱۸ق)، فتح القدير، الناشر مصورة، دارصار، بیروت، بالمطبعة الكبرى الأميریة ببولاق، مصر، الطبعة الأولى.
۴۴. مصباح، محمد تقی (۱۳۷۷ش)، حقوق و سیاست در قرآن، ناشر موسسه امام خمینی (ره)، قم.
۴۵. موسوی اردبیلی، عبد الکریم (۱۴۲۳ق)، فقه الفضا، الناشر: مؤسسه النشر لجمامعه مفید، قم، الطبعة: الثانية.

۴۶. موسوی خمینی، روح الله (۱۳۸۵ش)، **تحریر الوسيله**، تحقیق و نشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی (س) المطبعة: مؤسسه العروج، تهران، الطبعة: الثانية.
۴۷. نجفی خوانساری، موسی بن محمد (۱۴۱۸ق)، **منية الطالب في شرح المكاسب**، تحقیق و نشر: مؤسسه النشر الاسلامی، التابعة لجماعة المدرسين، قم، الطبعة: الاولى.
۴۸. هورینی فیروزآبادی شیرازی، مجد الدين محمد بن يعقوب (بی تا)، **القاموس المحيط**، الناشر: دارالعلم للجميع، بيروت-لبنان.